

امام حسین علیه السلام و معنابخشی به زندگی در این تاریخ

باسمه تعالی

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفَنَائِكَ»

با توجه به این که همه‌ی عزیزان از آن چه در کربلا واقع شده است اطلاعات کافی دارند؛ شرایطی فراهم شده که به روح تاریخی آن واقعه و رخداد پردازیم و در امروزمان از راهی که امام حسین علیه السلام در مقابل بشریت گذاشتند، بهره بگیریم.

1- در هر حال برای بهتر روبه‌رو شدن با هر واقعه‌ی تاریخی باید جهان آن واقعه را شناخت و گرنه با جمع قسمت‌های متکثر آن واقعه، حقیقت آن واقعه بر ما رُخ نمی‌نمایاند و در مورد کربلا نیز اگر نتوانیم بین قسمتی که امام به سوی عراق حرکت می‌کنند، و بین آن که ابتدا خود را برای شهادت آماده کرده‌اند، و بین آن که در مقابل لشگر حرّ و لشگر عمر سعد می‌فرمایند: «اگر می‌خواهید برمی‌گردم»؛ ارتباطی برقرار کنیم، جهان واقعه‌ی کربلا را نیافته‌ایم.

2- نظر به نهضت حضرت سیدالشهداء علیه السلام، موجب گشوده‌شدن راهی خواهد شد برای رهاشدن از خلاء فکری که همان خالی‌بودن از هرگونه اصالت و عصاره‌ای است که بشر این دوران در آن گرفتار شده یعنی «غفلت از معنابخشی به زندگی».

3- در دنیای جدید هر کدام از ما در جهانی جدای جهان دیگر زندگی می‌کنیم و هر کدام در جهان خود تنها هستیم ولی با حضور در جهانی که امام حسین علیه السلام به صورتی ملموس و عملی در مقابل ما قرار می‌دهند. همه در کنار همدیگر در یک جهان زندگی می‌کنیم و دیگر هیچ کس تنها نیست، زیرا در آن جهان مشترک فاصله‌گذاری‌های وَهمی از بین می‌رود و یگانگی با همدیگر جای خودبینی‌ها و خودخواهی‌ها می‌نشیند و در نتیجه سوء تفاهم‌ها پیش نمی‌آید، زیرا امام حسین علیه السلام

فهم درست انسان و جهان را در مقابل ما قرار می دهند تا خود را در انواع مارک ها و بریز و پاش های دنیایی غرق نکنیم.

4- در صحنه ی کربلا با گوهری روبه رو می شویم که سخت به آن نیاز داریم و آن «حریت» و «عزت» است. زخم های پیکر مبارک حضرت سیدالشهداء علیه السلام باید متذکر این امر باشد که برای عزت و حریت باید هزینه داد و با نظر به چنین امری حضرت در خطاب به لشکر یزید فرمودند: «يَا شَيْعَةَ آلِ أَبِي سُفْيَانَ إِنَّ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينَ وَ كُنْتُمْ لَا تَخَافُونَ الْمَعَادَ فَكُونُوا أحراراً فِي دُنْيَاكُمْ»، نظر به ذات حریت است که حضرت حریت جناب حر را تأکید کردند و آن حریت را ملاک بزرگی شخصی قرار دادند تا معلوم شود هر آزاده ای در هر کجای دنیا که باشد، در جبهه ی امام حسین علیه السلام قرار دارد. زیرا شیفته ی حریت بودن مهم است و این فوق دینداری ظاهری و سطحی است.

امام علیه السلام با توجه به نظر به حریت خود می فرمایند: «أَلَا إِنَّ الدَّعِيَّ بْنَ الدَّعِيِّ قَدْ رَكَزَ بَيْنَ اثْنَتَيْنِ بَيْنَ السَّلَةِ وَ الدَّلَّةِ وَ هِيَهَاتَ مِنَّا الدَّلَّةُ يَا بَنِي اللَّهِ لَنَا ذَلِكَ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ حَجُورٌ طَابَتْ وَ طَهَّرَتْ وَ أُنُوفٌ حَمِيَّةٌ وَ نُفُوسٌ أَيْبَةٌ مِنْ أَنْ تُؤْثِرَ طَاعَةَ اللُّثَامِ عَلَى مِصَارِعِ الْكِرَامِ إِلَّا أَنِّي قَدْ عَازَرْتُ وَ انذَرْتُ إِلَّا أَنِّي زَاحِفٌ بِهَذِهِ الْإِسْرَةِ عَلَى قَلَّةِ الْعَدَدِ وَ خِذْلَانِ النَّاصِرِ» این فرومایه، فرزند فرومایه، مرا در دو راهی شمشیر و ذلت قرار داده است و هیهات که ما زیر بار ذلت برویم؛ زیرا خدا و پیامبرش و مؤمنان از این که ما ذلت را بپذیریم ابا دارند و دامن های پاک مادران و مغزهای با غیرت و نفوس با شرافت پدران روا نمی دارد که اطاعت افراد لئیم و پست را بر قتلگاه کرام و نیک منشان، مقدم بداریم. آگاه باشید که من با این گروه کم و با قلت یاران و پشت کردن کمک دهندگان برای جهاد آماده ام.

5- خط شیعه، اندیشه‌ای است که بر حقانیت تأکید دارد و اگر بر علی علیه السلام تأکید دارد از آن جهت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به مسلمانان خبر دادند: «عَلَيَّْ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ يَدُورُ حَيْثُمَا دَارَ» حق با علی است، هر جا علی هست حق به گرد او می‌گردد. در همین راستا حضرت سیدالشهداء علیه السلام تأکید دارند بر سیره‌ی جدّ خود و پدرشان و می‌گویند: «أَسِيرٌ بِسِيرَةِ جَدِّي وَ أَبِي».

6- در صورتی می‌توانیم از امام حسین علیه السلام استفاده کنیم که بنایمان احیاء حق باشد و گرنه عاشورا یک مراسم دینی می‌شود که ارتباطش را با زندگی امروزین ما از دست داده. در این صورت شور زندگی را که با احیاء حق ممکن است، از دست می‌دهیم و در عین دینداری معمولی از شور دینداری بهره‌مند نیستیم. آری! شور زندگی با احیاء عشق به انسان‌ها، به زندگی برمی‌گردد.

7- در رابطه با اوج ظهور عشق به خدا، رابطه‌ی بین حضرت اباعبدالله علیه السلام با حضرت علی اکبر علیه السلام قابل توجه است. اولین نفر از بنی هاشم که از امام علیه السلام اجازه‌ی میدان طلید، علی اکبر علیه السلام بود. امام علیه السلام در حالی که اشک در چشمانشان جمع شده بود¹ به او اجازه دادند و سپس رو به آسمان کردند و فرمودند: «اللَّهُمَّ اشْهَدْ فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ غُلَامٌ أَشْبَهُ النَّاسِ خَلْقًا وَ خُلُقًا وَ مَنْطِقًا بِرَسُولِكَ صلی الله علیه و آله؛ خداوندا شاهد باش جوانی به سوی آنها می‌رود که از لحاظ خلقت، اخلاق و منطق و گفتار شبیه‌ترین مردم به رسول الله صلی الله علیه و آله است. «وَ كُنَّا إِذَا اشْتَقْنَا إِلَيْ نَبِيِّكَ نَظَرْنَا إِلَيْهِ؛ خدایا ما هرگاه مشتاق پیامبرت می‌شدیم.

حضرت علی اکبر علیه السلام پس از نبردی شجاعانه در حالی که زخم‌های زیادی برداشته بود و 120 نفر را به قتل رساند؛ نزد پدر بازگشت و عرضه داشت: «یا یا اَبْتِ!

¹ - آری! عشق بدون اشک نمی‌شود.

الْعَطَشُ قَدْ قَتَلَنِي، وَ ثِقَلُ الْحَدِيدِ أَجْهَدَتَنِي، فَهَلْ إِلَى شَرْبَةٍ مِنْ مَاءٍ سَبِيلٌ أَتَقَوَّى بِهَا عَلَيَّ الْأَعْدَاءِ؟ امام علیه السلام زبان علی اکبر را در دهان گرفت و مکید و انگشتر خود را به او داد و فرمود: «خُذْ هَذَا الْخَاتَمَ فِي فَيْكِكَ وَ ارْجِعْ إِلَى قِتَالِ عَدُوِّكَ، فَإِنِّي أَرْجُو أَنَّكَ لَا تُمَسِّي حَتَّى يَسْتَقِيكَ جَدُّكَ بِكَاسِهِ الْأَوْفَى شَرْبَةً لَا تَظْمَأُ بَعْدَهَا أَبَدًا» این انگشتر را در دهانت بگذار و به نبرد با دشمن بازگرد، امیدوارم که هنوز به شب نرسیده جدت رسول خدا با جامی سرشار از شربت بهشتی تو را سیراب سازد، به گونه‌ای که پس از آن هرگز تشنه نگردی!

علی اکبر علیه السلام به میدان بازگشت و همانند پدر و جدش علی مرتضی علیه السلام در هنگام نبرد بر یمین و یسار لشکر کوفه حمله می نمود و به هر سو رو می کرد جمعیت انبوهی از او می گریختند یا به خاک می افتادند. «مُرَّةُ بْنُ مُنْقِدٍ» ناجوانمردانه با نیزه‌اش از پشت بر او حمله کرد که علی اکبر علیه السلام از روی زین اسب افتاد و مره با شمشیر بر فرق آن حضرت زد و سرش را شکافت. دشمن اطرافش را گرفتند و با شمشیرها بدنش را قطعه قطعه نمودند.

در آخرین دقائق، علی اکبر علیه السلام صدا زد: «يَا أَبَتَاهُ السَّلَامُ عَلَيْكَ هَذَا جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ قَدْ سَقَانِي بِكَاسِهِ الْأَوْفَى وَيُقَرِّبُكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ: عَجَلُ الْقُدُومِ إِلَيْنَا فَإِنَّ لَكَ كَأْسًا مَذْخُورَةً» خداحافظ پدرجان؛ این جدّم رسول خداست که مرا سیراب کرد و بر تو سلام می‌رساند و می‌گوید در آمدنت به نزد ما شتاب کن، که برای تو جامی از شراب بهشتی ذخیره نموده‌ام. آنگاه فریادی زد و به شهادت رسید.

امام حسین علیه السلام به سوی او شتافت، خود را از اسب پایین انداخت «فَجَاءَ الْحُسَيْنَ علیه السلام حَتَّى وَقَفَ عَلَيْهِ وَ وَضَعَ خَدَّهُ عَلَى خَدِّهِ وَ قَالَ قَتَلَ اللَّهُ قَوْمًا قَتَلُوا مَا أَجْرَاهُمْ عَلَى اللَّهِ وَ عَلَى إِنْتِهَاكِ حُرْمَةِ الرَّسُولِ عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَاءُ» بر بالین علی

اکبر علیه السلام حاضر شد و او را در آغوش گرفت و صورت بر صورتش نهاد و سپس فرمود: «خدا بکشد گروهی که تو را کشت و گستاخی از حد گذراندند و از خدا نترسیدند و حرمت رسول خدا صلی الله علیه و آله را شکستند. و این آن تابلوی زیبای معاشقه‌ای است که گوهر اصلی کربلا است. در آن حال امام علیه السلام سخت منقلب شدند به گونه‌ای که صدای گریه‌ی آن حضرت بلند شد در حالی که کسی تا آن زمان صدای گریه او را نشنیده بود. آنگاه فرمودند: «عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ أَلْعَفَا» پس از تو، اف بر این دنیا باد. و این است آن تابلوی معاشقه که گوهر اصلی کربلا است.²

این چنین رابطه‌ی عاشقانه بین امام حسین علیه السلام و علی اکبر علیه السلام به نهایت خود رسید و زیباترین عشق را که عالم ظرفیت بالاتر از آن را ندارد؛ تجربه کردند و معلوم شد در کنار معارف عالی‌ای که در نهضت حضرت اباعبدالله علیه السلام در کربلا به ظهور آمد، عشق گمشده و صمیمیت از دست رفته‌ای به نمایش گذاشته شد که امروز بشر بیش از دیروز به آن نیاز دارد، عشقی که تنها با ایثار در بستر وفاداری به حقیقت دوران ظهور می‌کند. عشق و برادری که در صدر اسلام به نور پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به ظهور آمد در آن حد که خداوند در قرآن متذکر آن می‌شود و می‌فرماید: «وَأَذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا» آل عمران (103)

² عشق بدون اشک نمی‌شود. وقتی انسانی سلحشور و بی‌باک اشک می‌ریزد خبر از عشق می‌دهد و این بسیار بلندتر از عاطفه‌ی پدری و فرزندی است، این اشک حکایت غصه‌ها و غمناکی عادی نیست، گوهری است راه‌گشا. به گفته‌ی مولوی:

اشک کان از بهر او بارند خلق / گوهر است و اشک پندارند خلق
 من غلام آن که نفروشد وجود / جز به آن سلطان با افضال وجود
 چون بگرید آسمان گریان شود / چون بنالد چرخ، یارب خوان شود
 تو چه دانی قدر آب دیدگان / عاشق نانی چون نادیدگان

و بعد با روحیه‌ی تحجر و ظاهرگرایی دینی به حاشیه رفت و فراموش شد و کربلا مجدداً آن را متذکر گشت.

8- در جهان کنونی و در این تاریخ تنها کسانی به درستی به سراغ حضرت امام حسین علیه السلام خواهند رفت که متوجه‌ی سیاهی دوران سکولاریته‌ی غربی شده باشند و بخواهند از بی‌معنایی زندگی که اکثریت مردم را در بر گرفته، رها شوند و بدانند راه‌های دیگری غیر از راه‌های فرهنگ مدرنیته که توهمی بیش نیست، خداوند از طریق اهل بیت علیهم السلام در مقابل‌شان گشوده است. که انسان‌ها در آن راه‌ها به جای آن که گرگ هم‌دیگر باشند، معنای عشق را تجربه می‌کنند. عالمی که مأوای حقیقی ما است.

9- مولوی، با نظر به روح خندان حضرت اباعبدالله علیه السلام که توانستند در زندان تن را بشکنند و از قفس آزاد شود. می‌گوید:

کجایید ای شهیدان خدایی بلاجویان دشت کربلایی

در حسرت شهادت امام حسین علیه السلام که به چه درجه‌ای رسیدند این چنین می‌گوید.

کجایید ای سبک‌بالان عاشق پرنده‌تر ز مرغان هوایی

زیرا چسبیدن به دنیا روح را تنگ می‌کند. ما اشک می‌ریزیم زیرا ما هم طلب پرواز

داریم. کجایید ای شهان آسمانی بدانسته فلک را درگشایی

اینان درهای مخزن فیض الهی را گشودند. لذا چون شمشیر بر فرق علی اکبر علیه السلام خورد، ندا سر داد: «يَا أَبَتَاهُ السَّلَامُ عَلَيْكَ هَذَا جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ قَدْ سَقَانِي بِكَاسِهِ الْأَوْفَى وَيُقَرِّتُكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ: عَجَّلْ الْقُدُومَ إِلَيْنَا فَإِنَّ لَكَ كَأْسًا مَذْخُورَةً»

کجایید ای ز جان و جا رهیده کسی مر عقل را گوید کجایی

کجایید ای در زندان شکسته بداده وام‌داران را رهایی

کجایید ای در مخزن گشاده کجایید ای نوای بی‌نوايي

در آن بحرید کاین عالم کف اوست زمانی بیش دارید آشنایی

در آن بحر و دریایی هستید که این عالم، کف بر روی آب آن دریا به حساب می‌آید و دنیادوستی، کف عالم دنیا را برگرفتن است و شما که در دریای معانی هستید، بیشتر با ما آشنا شوید و ما را بیشتر با خود آشنا کنید، تا ما هم به جای چسبیدن به کف این دریا یعنی دنیا، در این دریا شنا کنیم.

کف دریاست صورت‌های عالم ز کف بگذر اگر اهل صفایی

صورت‌های عالم، کف‌اند. این دنیا باطنی ملکوتی دارد، اگر تو اهل صفا هستی از کف بگذر و با ملکوت عالم مرتبط باش.

10- با امام حسین علیه السلام عالی‌ترین بودن در مقابل انسان قرار می‌گیرد، نحوه‌ای از بودن که انسان می‌تواند در برابر طوفان شهادت عزیزترین کسان خود، در استقرار خود پایدار باشد و نشان دهد انسانی که با وحدانیت حضرت حق مأنوس است با بی‌نهایت امکانات پیوند دارد و هیچ بن‌بستی برای او نیست. این است بودن متعالی که باید از طریق اندیشیدن به سیره‌ی امام حسین علیه السلام به آن توجه نماییم.

دینداری ناکافی

11- اگر ما بخواهیم در این تاریخ که تاریخ سیطره‌ی سکولاریته و نیهیلیسم است، در توهم زندگی نکنیم و معنایی داشته باشیم و خود را در تاریخی احساس کنیم که با اسلام به ظهور آمد؛ باید حقیقت اسلام را در این زمانه کشف کنیم. پیام امام حسین علیه السلام یعنی عشق و ایثار و از خودگذشتگی، همان حقیقت اسلام و انسانیت است در همه‌ی تاریخ، ولی اگر ما سیره‌ی آن حضرت را به تاریخ خود نیاوریم و تنها به باورها و آگاهی‌های خود نسبت به آن حضرت قانع باشیم، عملاً حقیقت را با جان خود احساس نمی‌کنیم و زندگی همچنان ادامه‌ی پوچی و نیهیلیسم خواهد بود. زیرا مشغول نوعی از دینداری شده‌ایم که برای حضور در این تاریخ ناکافی است،

هر چند اسلام به خودی خود برای هر عصری کافی می‌باشد، مشروط بر آن که ما از اسلام مناسب عصر خود بهره‌مند شویم.

12- امروز روزی است که بیشتر از دیروز نیاز داریم با حقیقت به سر ببریم و به احساسی که حضرت زینب علیها السلام نسبت به امام حسین علیه السلام داشت، نزدیک شویم. زیرا حضرت زینب علیها السلام خوب فهمیدند هر کس بخواهد در آن زمان معنایی داشته باشد با حضور در تاریخی که در آن شرایط با حضرت حسین علیه السلام به ظهور می‌آید، معنا دار می‌شود و اگر این نسبت که نسبت با حقیقت دوران است در میان نیاید، انسان از بین می‌رود.

حضرت زینب علیها السلام در چنین احساسی با امام حسین علیه السلام همراهی کرد تا راه خاص همراهی با ابا عبد الله علیه السلام را بنمایاند، راهی که بدون ایثار و اشک و مدّ نظر قراردادنِ حضوری متعالی، گشوده نمی‌شود و ما را در بر نمی‌گیرد. راهی که اگر در مقابل انسان گشوده شد، با تجلیات انوار اسماء الهی روبه‌رو می‌شود و در آن صورت هرگز نسبت به ایمان خود خسته و دل‌زده نمی‌شود تا بخواهد با چیزی دیگر درون خود را آرام کند، زیرا با حقیقت که در ذات خود همواره جدید است، روبه‌رو است.

در حرکت شهادت طلبانه‌ی امام حسین علیه السلام در کربلا و به ظهور آمدنِ تاریخ مقاومت، یزید بود که صحنه را باخت و ادامه‌ی کار و ادامه‌ی زمان به دست حضرت زینب علیها السلام و امام سجاد علیه السلام افتاد. تا جهان بشریت در مقابل استکبار، اگر به روش حسینی عمل کند و نه به سیره‌ی روشنفکران، آینده را از آن خود کند و در تقابل با مستکبران به زندگی معنا بخشد.

13- در رابطه با مقابله‌ای که عده‌ای به ظاهر مسلمان با امام حسین علیه السلام انجام دادند و عمر سعد به لشکریانش گفت: «يَا خَيْلَ اللَّهِ ارْكَبِي وَ بِالْجَنَّةِ أَبْشِرِي»، معلوم

می شود دینی که جبهه‌ی امام حسین علیه السلام دارد دینی نیست که آن‌ها را حتی از قتل فرزند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله باز دارد، زیرا با خداوند به عنوان حقیقت دوران مأنوس نبودند. تنها مفهومی از خدا را در ذهن خود داشتند و تلاشی برای یافتن حقیقتِ وحدانی عالم و انس با او در آن‌ها نبود. آن‌ها تنها مقهور برداشت سطحی خود از دین‌شان بودند بدون آن که استعداد فکر کردن به خود را داشته باشند.

14- این اندازه از دینداری که امروزه ما داریم، آن چنان نیست که شخصیتی به ما بدهد که در بحران‌ها توان انتخاب درست را داشته باشیم. لذا انواع رانت‌ها را می‌پذیریم. همان طور که شمر و عمر سعد نوعی شخصیت‌اند که دینداری آن‌ها مانع پذیرش پیشنهاد عبید الله نشد آن‌ها دو نفر نبودند دو شخصیت بودند با دینداری خاصی که در آن محبت به خلق نبود.

15- تجربه‌ی حضور بدریون که مصداق «المؤمن مرآت المؤمن» بودند و دشمنی‌هایی که بعداً در بین مسلمانان با حاکمیت أمویان پیش آمد؛ برای مسلمانان راستین آزاردهنده بود و با حرف‌های خوب ولی بدون دغدغه جهت رفع حجاب‌های ظلمانی، مشکل حل نمی‌شد و نمی‌شود. حرف‌های خوب ولی قراردادن آن‌ها در حدّ آرزو و شعار، حرف‌های بهاری ولی ماندن در زمستان سرد و زدن حرف‌های خوب با انگیزه‌ی حزبی و جزیره‌ای ولی منقطع از امت، ماندن در سیطره‌ی نیهیلیسم است با شعارهای عوام‌فریبانه و عقل‌روان‌شناسی لیبرالیسم تحت عنوان «حقوق انسانی».

16- گویا انسان‌ها در هر حرکت الهی، در ابتدای حضور قدسی آن حرکت الهی، زیباترین نحوه‌ی بودن را تجربه می‌کنند و به حکم «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» در احسن تقویم آن حرکت قرار می‌گیرند، ولی پس از آن به حکم «ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ» با وجهی غیر قدسی و در اسفل سافلین دنیا واردشان می‌نمایند تا همه‌ی عوالم را تجربه

کنند و در زندگی زمینی، آسمانی بودن خود را از دست ندهند. ولی جبهه‌ی مقابل امام حسین علیه السلام نشان داد که به وجه قدسی اسلامیت شان پشت کردند. مثل آن‌چه در جریان رانت‌خواران در انقلاب اسلامی پیش آمد، با آن‌که بعضاً دارای سوابق خوبی بودند و امروز صحنه دیروزین کربلا متذکر امروز ما است تا مواظب باشیم اگر وجه دنیایی انقلاب اسلامی به ما رو کرد از وجه قدسی آن غفلت نکنیم و سعی کنیم در مقام عقل بمانیم و نه در مقام جهل، در مقام عقلی که خداوند به آن فرمود: برو، و رفت. و چون فرمود: «دبر» برگرد، برگشت. ولی جهل بر نگشت.³

17- شمر پس از مدتی که از واقعه‌ی کربلا گذشته بود و عده‌ای از او سؤال کردند چگونه راضی شدی فرزند پیامبر خدا را به قتل برسانی؟ بدون آن‌که ابراز پشیمانی کند گفت: «إِنَّ أُمَّرَأَتَا أُمِّرْنَا بِأَمْرٍ فَلَمْ نُخَالَفِ» امیران و حاکمان ما به ما امر کردند و ما مخالفت نکردیم. تلقی مردم از طریق تبلیغات معاویه آن بود که ملاک حقیقت، دستور و فرمان سلطان و امیر است و انتخاب انسان به خودی خود جایگاهی ندارد. و این همان غفلت از کرامت انسان است که قرآن بر آن تأکید دارد و امام حسین علیه السلام با حرکت خود متذکر این امر شدند که اسلام چیز دیگری را به ما متذکر می‌شود به نام «حق»، و نه هر آن‌که امیر بگوید حق است. لذا در سخن مشهور خود فرمودند: «أَلَا تَرَوْنَ إِلَى الْحَقِّ لَا يُعْمَلُ بِهِ، وَ إِلَى الْبَاطِلِ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ، لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ رَبِّهِ حَقًّا حَقًّا، فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً، وَالْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا» آیا نمی‌نگرید که به حق عمل نمی‌شود و از باطل و بیداد روی نمی‌گردانند، شایسته است که در چنین محیط ننگ‌بار انسان مؤمن به دیدار پروردگارش رغبت نشان

³- در روایت داریم: عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ اسْتَنْطَقَهُ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَدْبِرْ فَأَدْبَرَ

دهد، من در چنین شرائطی مرگ را جز نیک‌بختی و زندگی با خود کامگان را چیزی جز رنج و نکبت نمی‌دانم.

امام در سخن فوق متوجهی روزگارِ عقیم یعنی روزگاری که تکراری و خسته‌کننده است، شده‌اند. روزگاری که آینه‌ی دیانت در آن می‌شکند و انسان گرفتار پوچی و بی‌ثمری می‌شود. این‌جا است که فرمودند: «فَأَيُّ لَّا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً، وَالْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرْمَاءً».

18- آری! بشر، طرفِ نسبت است و هرکس در تاریخ خود زندگی می‌کند و خود را درک می‌نماید و به همان معنا که بود او در ربط به حضرت حق، باقی است و در تجلیات ممتد پروردگار باقی می‌ماند. بُعد تاریخی انسان نیز با رجوع پی در پی و ممتد خود به تاریخی که دارد، باقی می‌ماند و در همین رابطه هر سال در نسبت با تاریخ کربلا با تجلیات جدیدی روبه‌رو هستیم و در وسعتی جدید قرار می‌گیریم تا عالم و آدم را در تاریخ خود تجربه کنیم و ارتباط با همدیگر را مطابق امروزمان به ظهور آوریم، که نوعی گشودگی نسبت به همدیگر است